

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ (بقره: ۲۵۱)

این عبارت بخشی از آیه‌ای در قرآن است که در آن حکمت و فلسفه‌ای بیان شده؛ حکمتی که گویی بسیاری از حوادث این جهان را توضیح می‌دهد. پرسش این است که چرا در ارتباط با خواسته‌ها، اهداف اجتماعی، فردی، خانوادگی، گروهی و جناحی خود، اغلب به نتیجه نمی‌رسیم و دلیل این همه مشکل و سختی چیست؟

خداوند می‌فرماید اگر چنین نبود که مردم در اثر درگیر شدن با یکدیگر، در این جنگ و گریزها، نیروهای همدیگر را خنثی کنند و مانع هم شوند و برخی را به وسیله برخی دیگر دفع کند، فساد سراسر زمین را فرا می‌گرفت. هم‌اکنون نیز فساد در زمین پدیدار شده؛ **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (روم: ۴۱)**

اما این فساد مراتبی دارد و اگر «دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» نبود، فساد به مراتب شدیدتر زمین را فرا می‌گرفت. انسان‌هایی که همگی ادعای اصلاح، حق و اهداف درست دارند، در حقیقت کارشان آمیخته با فساد است و این فسادها وقتی با هم روبه‌رو می‌شوند، یکدیگر را دفع می‌کنند. در سوره حج نیز خداوند می‌فرماید که:

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ هُدَّيْتُمْ صَوَامِعَ وَبَيْعٍ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا... (حج: ۴۰)

اگر چنین نبود که مردم در اثر درگیر شدن با یکدیگر، در همین جنگ و گریزها و بر اثر نیروها، تعارضها، ضدیتها، تناقضها و دعوایی که بین انسان‌ها پیش می‌آید، و خداوند از طریق همین معارضه‌ها برخی را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد و جلوییشان را نمی‌گرفت، همانا صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها (محل عبادت یهودیان) و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود ویران می‌شدند؛ یعنی همه عبادتگاه‌هایی که در ادیان مختلف محل ذکر خدا هستند، نابود می‌گشتند.

منظور، مساجد حق است؛ زیرا طبق روایات، در آخرالزمان مساجد بسیار آباد هستند اما از هدایت خالی‌اند: ظاهرشان آباد و پررونق است، ولی درونشان هدایت نیست. اگر این سنت الهی تعارض و بازدارندگی نبود، مساجد حق از میان می‌رفتند؛ اما مساجد باطل که تنها ظاهر خوبی دارند، چه‌بسا در اثر رقابت مردم حتی آبادتر شوند. مردم در رقابت، مسجدهای بیشتری می‌سازند و آنها را آراسته‌تر و تعدادش را بیشتر می‌کنند، اما هرچه این تعارضها بیشتر شود، هدایت در آنها کمتر می‌شود، چون اصل «مَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى» در آنها نیست.

پس حکمت الهی در این تعارض میان انسان‌ها آن است که فساد مطلق زمین را فرا نگیرد و مردم بتوانند نفسی بکشند. این حکمت الهی را نه فقط در روابط بین الملل، بلکه در همه امور می‌توان دید. در جهان، وقتی معارضه‌ای رخ می‌دهد، ما گمان می‌کنیم فساد به وسیله مخالفان، کفار یا دشمنان دین است؛ حال آنکه بخش بزرگی از فساد به دست مؤمنان پدید می‌آید. از کفار انتظاری نیست، اما مؤمنان به اندازه فهم، نعمت و مسئولیتی که دارند، وظیفه خود را انجام نمی‌دهند. اگر روزی کاملاً پیروز شوند و دشمنانشان از میان بروند، چه بسا اوضاع بدتر شود و خودشان بیشتر از اطراف دین کنار بکشند، هر چند ظاهرشان دینی بماند.

چنان که پس از پیامبر(ص)، مسیر تاریخ مسلمانان نیز چنین شد: هرچه زمان گذشت، گسترش ظاهری، امکانات، ثروت، قدرت و سلطه بیشتر شد، اما از حقیقت دیانت کاسته گردید، تا جایی که کار به قتل نوه پیامبر(ص) رسید. این وضعیتی است که امروز نیز در میان مسلمانان و مؤمنان دیده می‌شود.

در امور شخصی ما نیز مسئله متفاوت نیست. می‌توان دید وقتی با مشکل روبه‌رو می‌شویم، وقتی کسی ناگهان در برابر ما می‌ایستد، مخالفت می‌کند، ناسزایی می‌گوید یا کار زشتی انجام می‌دهد و فشار شدیدی بر ما وارد می‌شود، حکمت این رخداد چیست و چگونه باید با فساد روبه‌رو شویم که بخشی از آن حاصل عملکرد خود ماست.

گرچه در ظاهر، آن فرد از جایی دیگر آمده و ربطی به ما ندارد، اما اگر این موانع در برابر ما نباشد، بسیاری از خصلت‌های منفی ما یا هرگز شناخته نمی‌شود یا مجال بروز پیدا می‌کند و ما همچون جسم سنگینی که در سرازیری افتاده، بی‌وقفه سقوط می‌کنیم.

البته معنای این سخن آن نیست که اگر نقصی در ما هست و در چنین فضایی، از طریق ظلمی که دیگری به ما می‌کند آشکار می‌شود، پس آن فرد ظالم نیست یا اشتباه نمی‌کند؛ او نیز جزای کار خود را خواهد دید، چه بسا بدترین ظالم باشد و عقابش را در این دنیا یا آن جهان ببیند. اما آنچه برای ما تعیین‌کننده است، این است که بفهمیم این شرایط، شرایطی است که از طریق آن کامل می‌شویم؛ نه از آن جهت که ما به کسی ظلم کرده‌ایم، بلکه از آن جهت که نقص، تباهی و تیرگی‌ای در عمق وجود ما هست که در این شرایط مهار می‌شود، بیشتر نمی‌شود یا حتی اصلاح می‌گردد.

در شرایط اجتماعی درون جامعه مؤمنان و مسلمانان نیز همین گونه است. اگر به وضع جامعه نگاه کنیم، می‌بینیم جریان‌های سیاسی اگر در برابر یکدیگر نباشند، بدون تردید همان رخدادی اتفاق می‌افتد که در آیه‌ای از قرآن آمده است: **وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ هُدَمَتْ صَوَامِعُ وَبُيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا...** (حج: ۴۰)

آنچه پس از به قدرت رسیدن مؤمنان در یک جامعه تا حدی جلوی فساد را می گیرد، همین تعارض هاست. اگر این تعارض برداشته شود و جناحی قدرت بلامنازع پیدا کند و میدان تاخت و تاز بیابد، چنان فساد پدید می آورد که گاه هیچ کافری نیز آن را نمی کند. نمونه هایش را نیز دیده ایم: وقتی گروهی هیچ مانعی پیش روی خود نمی بیند، هر چه در درون دارد در حوزه مسئولیتش بیرون می ریزد؛ و گاه چیزهایی آشکار می شود که اگر انسان با چشم خود نمی دید، باور نمی کرد. این توضیح، بخش بزرگی از مشکلات جهان را روشن می کند، و هر چه به محدوده مؤمنان و مسلمانان نزدیک تر می شویم، این مسئله شدیدتر می شود، مگر عده ای اندک که استثناء هستند. در ادامه، خداوند می فرماید که:

وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (بقره: ۲۵۱)

همه این چیزهایی که رخ می دهد جز فضل و احسان هیچ چیز دیگری نیست.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (بقره: ۲۵۲)

این ها آیات الهی است که به حق بیان می شود و در آن، رازهایی از جهان آشکار می گردد.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ... (بقره: ۲۵۳)

وضعیت اولیای الهی و آن بندگان خاص متفاوت است: فضلی که بر آنان می رسد، پیوسته موجب رشد و توسعه معنوی شان می شود و درجاتشان بالا می رود؛ بالاترین درجه برای پیامبر خاتم (ص) است و سپس دیگر پیامبران. ابزار امتحان آنان نیز همین است که در جهانی آکنده از فساد، موظف به صبر و زندگی در میان مردم هستند.

همین حکم درباره اولیای الهی و هر مؤمنی که بهره ای از هدایت یافته نیز جاری است: هر کس به اندازه درجه هدایتش، وظیفه دارد به دیگران خدمت معنوی و معرفتی کند، و خداوند درجات او را از راه همین امتحان ها بالا می برد و به او «بینات» عطا می کند؛ همان نشانه های روشنی که به اندازه ظرفیت افراد داده می شود و تأییدی از سوی نیروهای فراتر از این جهان است. همانطور که به عیسی بن مریم (ع) بینات عطا کرد به مومنین هم به تناسب خودشان این بینات عطا خواهد شد. و این نشانه ای است که برای اولیای الهی می آید.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ... (بقره: ۲۵۳)

کسانی که بینات برایشان روشن شده، نه کفار؛ زیرا کفار وضعیتشان متفاوت است و برای آنان این بینات و نعمت های الهی نرسیده است. اما آنان که این نعمت ها به ایشان رسیده، «بینات» را دریافت کرده اند؛ و این بالاترین نعمت الهی

است، نعمتی بالاتر از این نیست که چشم انسان به حقیقت این جهان باز شود، چرا که همه خیرهای دنیا و آخرت - چه مادی و چه معنوی - در همین بصیرتی (بینات) است که انسان پیدا می کند و در همین شناخت هایی است که به دست می آورد. اما همین ها، پس از آمدن بینات، شروع به نزاع با یکدیگر می کنند. خدا می تواند جلوی این نزاع را بگیرد و راه هایش را هم دارد، اما چنین نمی کند. چرا؟ چون همین تعارض ها مانع گسترش فساد در زمین می شود و به سبب همین معارضه ها امکان فساد بی مهار پیدا نمی کنند و فسادشان کم کم کاهش می یابد.

وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا... (بقره: ۲۵۳)

بعد از آنکه بینات آمد، پس اختلاف کردند و خدا هم جلوی آن ها را نگرفت؛

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ... (بقره: ۲۵۳)

در این اختلاف ها، عده ای در آن شرایط حساس به سوی ایمان و انجام وظیفه خود می روند و آن کاری را که باید بکنند انجام می دهند، و بعضی دیگر به سوی کفر می روند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلَوْا وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (بقره: ۲۵۳)

باز هم تأکید می شود که خداوند می تواند جلوی ایشان را بگیرد، اما حکمت الهی و فضل او بر جهانیان در این است که مانع نشود: **وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (بقره: ۲۵۱)**

خدا آنچه را مصلحت است انجام می دهد. مصلحت این جهان آن است که در خدمت انسان و انتخاب و حرکتی باشد که او برگزیده است؛ این جهان چنان مهندسی شده که انسان به مقصد انتخابی خود برسد و خداوند همین را تحقق می بخشد. و همه این ها سرانجام به آن هشدار پایانی در قرآن ختم می شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ (بقره: ۲۵۴)

یعنی تا دیر نشده و تا این نفس در رفت و آمد است، از آنچه روزی داده ایم انفاق کنید.

این روزی فقط روزی ظاهری - آب و غذا و نان و مانند آن - نیست؛ مهم تر از همه، معرفت و توان شناخت است، و بالاترین معرفت، درک حقایق بلند هستی است. باید زودتر به سوی آن رفت و از آن انفاق کرد. انفاق هر کس به اندازه درک اوست؛ مانند گیاهی که در معرض خورشید قرار می گیرد: بهره گرفتن درست از نعمت خورشید، رشد خود گیاه است. اگر خوب استفاده کند، میوه خوب می دهد؛ انفاق او همان میوه اوست، نه اینکه کار دیگری بکند یا خورشید را رها کند و به سمت دیگران برود.

بالاترین اتفاق در معارف و بینات و حقایق هستی آن است که انسان خود را در معرض خورشیدِ معرفت قرار دهد. وقتی در این معرض قرار گرفت، رشد کافی پیدا می‌کند؛ و هنگامی که رشد کامل شد، مانند ظرفی سرریز می‌شود، خود به خود نورافشانی می‌کند و آنچه دارد به دیگران می‌بخشد. این سرریز شدن، حقیقتِ اتفاق است؛ بالاترین نوع اتفاق، و با اتفاقِ مادی در آب و غذا و نان و مانند آن قابل مقایسه نیست.